

فایده‌گرایی اخلاقی با محوریت حقوق بشر

منبع: روزنامه شرق، ضمیمه روزنامه، شنبه، ۹ مهرماه ۱۳۹۰.

در ضرورت «اقتراح انقلاب» اخلاقی / «جهاد اخلاقی» / «اخلاق» / «بحران اخلاقی» / «اخلاق، فصل نخست تغییر» / «جامعه ایرانی، جامعه اخلاقی» و ...

«جهان در درد و رنج است این درد و رنج، چنان فراگیر و فوری است که ناچاریم مظاهر آن را نام ببریم تا عمق این درد روشن شود. صلح از ما می‌گریزد... این سیاره در حال نابودی است... همسایگان با ترس از یکدیگر به سر می‌برند... زنان و مردان از یکدیگر بیگانه شده‌اند... کودکان می‌میرند... این وضع و حال مضمض کننده است.» آنچه آمد، جملات آغازین بیانیه اخلاق جهانی به قلم هانس کونگ، فیلسوف کاتولیک سوئیسی است.

کمینه کردن رنج از رخسار جهان نگران، حداقل برای دهه‌های اخیر، مساله‌بزرگ فیلسوفانی بوده که به «انسان» و «ناکامی‌های او» می‌اندیشند. اگرچه فجایع انسانی، بسیار وسیع‌تر و سریع‌تر از این فلسفه‌ورزی‌ها بوده؛ اما، نمی‌توان تلاش‌های موثر و بزرگ اندیشمندان مسوول را ناچیز انگاشت. تاسیس نهادهای بین‌المللی مختلف و صدور اعلامیه‌های جهانی متعدد، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر، رهاورد بزرگ این فلسفه‌ورزی‌های مسوولانه هستند.

جهان در رنج بزرگی است و ایران هم. به گواه بسیاری از بزرگان از روشنفکران طیف‌های مختلف تا علمای حوزوی و فعالان عرصه عمومی، ایران، گرفتار بحران اخلاقی در لایه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، هنری، علمی و... شده؛ بحرانی که اگر چاره‌اندیشی سریع نشود، جامعه ایرانی را از سرمایه اجتماعی تهی خواهد کرد.

رازگشایی از بحران و عبور پیروزمندانه از آن، نیازمند عزم ملی است. سونامی چنان ویرانگر است که همت بزرگ همگان را در همه حوزه‌ها می‌طلبد. بسیاری بر این باورند که ما به تغییر بزرگ اخلاقی نیاز داریم و اتفاقاً این تغییر بزرگ نه در خیابان که در درون‌مان اتفاق می‌افتد. برای این تغییر بزرگ که فصل نخست همه تغییرهای اساسی است، هرگز کسی آسیب نخواهد دید. این تغییر، تنها راه عبور به فرداست.

روزنامه «شرق»، در راستای وظیفه ذاتی و مسوولیت حرفه‌ای خود تلاش دارد در قالب گفت‌وگو با متفکران حوزه‌های مختلف به بازخوانی این بحران بپردازد تا شاید از این رهگذر، راهی به روشنایی باز شود. «انقلاب اخلاقی» / «جهاد اخلاقی» / «اخلاق» / «بحران اخلاقی» / «اخلاق، فصل نخست تغییر» / «جامعه ایرانی، جامعه اخلاقی» و...، عنوان اقتراح‌ی است که ذیل آن، ضمن بررسی مداوم نسبت اخلاق با عرصه‌های سیاست، اجتماع، اقتصاد، هنر، رسانه، دین، سلامت، ورزش، پژوهش، حقوق، محیط‌زیست و...، رویه‌های مختلف بحران و راه‌حل‌های ارائه‌شده بازاندیشی می‌شود.

گفت و گو با اندیشمندان چون؛ مصطفی ملکیان، ناصر کاتوزیان، کاظم معتمدنژاد، سعید حجاریان، سروش دباغ، احسان شریعتی، ابوالقاسم فنایی و...، از جمله پرونده‌های این اقتراح خواهد بود. با عنایت به فربه بودن سیاست در جامعه ایرانی، شماره نخست اقتراح، به بررسی نسبت سیاست و اخلاق اختصاص یافت. در شماره بعدی، روی به خود می‌کنیم و در گفت و گویی با دکتر کاظم معتمدنژاد و با یادداشتی از دکتر حسن نمک‌دوست به اخلاق رسانه‌ای و رسانه اخلاقی می‌پردازیم.

فارغ‌التحصیل فلسفه اخلاق دانشگاه اوویک لندن، شاید بیش از هر حوزه دیگر فکری، به مساله «اخلاق» پرداخته است. نگارش رساله دکتری، تالیف چندین کتاب و مقاله، انجام گفت‌وگوهای تفصیلی متعدد و برپایی کارگاه‌های آموزشی مختلف درباره اخلاق، نشان از توجه بسیار دکتر سروش دباغ به این مساله حیاتی جامعه ایرانی دارد. گفت‌وگو با این متخصص فلسفه اخلاق، درباره «اخلاق و سیاست» به عنوان باب نخست اقتراح «اخلاق»، با سؤالاتی در نقد نقدهای سروش دباغ به مکاتب فلسفی وظیفه‌گرایی کانت و فضیلت‌گرایی بنتام و نیز شهودگرایی راس آغاز می‌شود و با پاسخ‌های او به چرایی سقوط آزاد جامعه و چگونگی رهایی از خطر انحطاط اخلاقی به پایان می‌رسد. سروش دباغ در این گفت‌وگو نیز، همچنان بر فایده‌گرایی اخلاقی در سیاست‌ورزی تاکید کرد اما هرگونه فایده را منوط به رعایت دو مفهوم «حقوق بنیادین بشر» و «منافع ملی دانست» و در تناظر بین این دو مفهوم، حقوق بشر را بر منافع ملی ترجیح داد.

سعید حجاریان جایی از تمایز امر اخلاقی و امر سیاسی سخن می‌گوید با عنایت به این تمایز، در بعد فرااخلاقی فلسفه اخلاق، آیا می‌شود از اخلاق در نهاد سیاست سخن گفت؟

بله، به نظر من می‌شود راجع به امر سیاسی از منظر اخلاق سخن گفت. آنقدر که من می‌فهمم بحث لزوماً نه در فرااخلاق که باید در اخلاق هنجاری مطرح شود. آنچنان که درمی‌یابم اخلاق و سیاست راجع به انسانی است که در پولیس و شهر زندگی می‌کند. اگر بخواهیم فصل مشترکی برای اخلاق و سیاست بیابیم، آن عبارت خواهد بود از احکام نورماتیو یا هنجاری که بر بایستگی و چگونگی رفتارهای آدمی سایه می‌اندازد. در واقع احکام و رفتارهای اخلاقی نورماتیو هستند به این معنا که آئینه تمام‌نمای اقتضائات هنجاری انسانیت هستند. اینکه «چه باید کرد» و «چه نباید کرد» مهم‌ترین سؤالی است که در اخلاق هنجاری بحث می‌شود. در سیاست نیز، ما با دو سوال مهم مواجه هستیم که عبارت است از: «چه کسی باید حکومت کند؟» و «چگونه باید حکومت کند؟» این دو سوال در هر دو حوزه اخلاق و سیاست مطرح هست. اگر اینچنین باشد، فصل مشترک سیاست و اخلاق یا به تعبیری رفتار سیاسی و رفتار اخلاقی آن هنجارهایی است که بر کنش‌های آدمیان در زندگی جمعی و در پولیس بار می‌شوند.

آقای دکتر به بحث اخلاق هنجاری اشاره کردید. آنچنان که من در بحث‌های شما خوانده‌ام اینطور استنباط کرده‌ام که شما به صورت بی‌رحمانه‌ای بحث وظیفه‌گرایی کانت و در کنار آن فضیلت‌گرایی را نقد می‌کنید مثلاً می‌گویید اصول اخلاقی کانت با زندگی اخلاقی ما نسبت چندانی ندارد؟ و از سوی دیگر، بارها اعلام کرده‌اید که معتقد به

فایده‌گرایی هستید. به عقیده برخی متفکران از جمله مصطفی ملکیان، عرصه سیاست، عرصه نزاع اصحاب قدرت برای کسب منفعت بیشتر است. سوال این است که آیا در این عرصه، نتیجه‌گرایی سرانجامی جز کسب قدرت و منفعت بیشتر برای اصحاب قدرت ندارد؟ یعنی نتیجه‌گرایی کسب قدرت بیشتر را برای اصحاب قدرت توجیه نمی‌کند؟ مساله‌ای که با اخلاق جور در نمی‌آید.

شما از تعبیر بی‌رحمانه استفاده کردید اما من فکر نمی‌کنم نقدهایم بی‌رحمانه باشند. من در نقدهایی که به فضیلت‌گرایی دارم، بر جوانب مغفول اخلاق هنجاری در میان ما انگشت نهاده‌ام و گفته‌ام، خوب است به مکاتب اخلاقی دیگری مثل فایده‌گرایی عنایت بیشتری داشته باشیم. من وظیفه‌گرایی را به این معنا که بهره‌ای از حقیقت نبرده باشد، نقد نکرده‌ام. روشن است که مبانی حقوق بشری جهان جدید کاملاً مبنای وظیفه‌گرایانه دارد. آن چیزی که من مطرح کرده‌ام و شما فرمودید تاکید بیشتر بر مکتب فایده‌گرایی در حوزه مناسبات اجتماعی است البته، مساله فایده‌گرایی، در فایده‌گرایی لذت محور بتامی خلاصه نمی‌شود بلکه فایده‌گرایی سعادت محور میلی را نیز شامل می‌شود. در میان جدلی که بین «جان استوارت میل» و «جرمی بنتام» بود، بنتام از کمیت لذت و فایده سخن می‌گفت و میل از کیفیت فایده و لذت. اما بر نکته مهمی باید تاکید کرد؛ منظور از فایده‌گرایی هر نوع فایده‌گرایی نیست؛ فایده‌گرایی باید مقید به قیود حقوق بشری باشد و به بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج بشر توجه دارد.

ولی به هر حال این اصحاب قدرت هستند که به فایده بیشتری می‌رسند. اگر فایده‌گرایی را اصل قرار دهیم بر اساس گفته‌های شما به هر حال اصحاب قدرت به فایده بیشتری که همان قدرت بیشتر است، می‌رسند. نه این طور نیست. اگر در ترازوی اخلاق، مفاهیم حقوق بشری را در نظر بگیریم، می‌توانید رفتار حاکمان سیاسی را نقد اخلاقی کنید. این گفتمان، گفتمان حق محور است که مبتنی بر حقوق بنیادین بشر است. همچنین مفهوم منفعت و فایده در اینجا مد نظر ما است و می‌شود رفتار کنشگران سیاسی را در ترازوی منفعت ملی نیز توزین کرد یعنی هم رفتار حاکمان و هم رفتار مردم را حول دو محور و مفهوم می‌توان ارزیابی کرد: یکی مفهوم بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج است و دیگری پاسداشت حقوق بنیادین بشر. این دو مولفه برای توزین رفتار سیاسی و ارزیابی اخلاقی کنشگران سیاسی با هم فعال هستند.

شما در بحث‌هایتان در عین حال که شهودگرایی دیوید راس را نقد می‌کنید، وظایف اخلاقی او را می‌پذیرید. سوال من این است که آیا نگرش راس به وظایف هفتگانه خود، به رغم نقد کانت، مطلق‌گرایانه نیست؟ به نظر می‌رسد کانت و راس در مطلق‌نگری تفاوت چندانی با هم ندارند.

از قضا نظریه دیوید راس دقیقاً بر مقید کردن اخلاق مطلق کانتی است. راس با مطلق‌گرایی کانتی درمی‌پیچد. دیدگاه او بر مبنای «وظیفه در نظر اول» است. به این معنا که او فکر می‌کرد چون نمی‌شود با تبعیت صرف از اصول اخلاقی به داوری‌های اخلاقی موجه رسید، مفهوم اخلاقی «وظیفه در نظر اول» را پیش کشید. اما سخن شما درست است، راس

شهودگرایی را به صورت کلاسیک مطرح می‌کرد به این معنا که شهودهای اخلاقی ما خطاناپذیر هستند. این تلقی راس از شهودگرایی ناموجه است. اینکه در ریاضیات به داوری‌های خطاناپذیر می‌رسیم و در ریاضیات جایی برای خطا باقی نمی‌ماند، درست است. اما برخلاف ریاضیات، در نحوه احراز و داوری‌های اخلاقی اشتباه رخ می‌دهد. می‌شود از شهود اخلاقی استفاده کرد اما این شهودها خطاپذیر هستند نه خطاناپذیر. در تعامل با دیگر نظریه‌ها، می‌شود شهودهای اخلاقی را ارتقا بخشید. من در عین اینکه با نقد راس بر کانت همدلم، فکر می‌کنم مطلق‌گرایی کانتی چندان موجه نیست و دو مفهوم مهم نظریه راس، یعنی «وظیفه در نظر اول» و «وظیفه واقعی» می‌تواند آنچه را در وادی اخلاق می‌گذرد، بهتر صورت‌بندی کند، در عین حال با شهودگرایی خطاناپذیر راس چندان همدل نیستم. کمااینکه از شهودگرایی معتدل به‌جای شهودگرایی کلاسیک راس سخن گفته‌ام.

مصاحبه یکی از اندیشمندان کشورمان درباره اخلاق و سیاست با این سوال تمام می‌شود که اساس گفت‌وگوی ماست: آیا پاکبازان دنیای سیاست می‌توانند بر «دست‌های آلوده» غلبه کنند یا نتیجه محتوم زیست اخلاقی در عرصه سیاسی، خانه‌نشینی است؟ آیا اخلاق‌گرایان حوزه سیاست در نهایت به ملامت‌گرایی نمی‌رسند؟ چگونه می‌توان اخلاقی زیست و کنشگر سیاسی ماند؟

چنان که من درمی‌یابم، اشکالی ندارد که یک نفر کنشگر سیاسی باشد و اخلاقی عمل کند، می‌فهمم سخت است اما شدنی است. پیش از این انسان‌هایی بوده‌اند که چنین کار سختی را انجام داده‌اند. شما ببینید در دوران معاصر خودمان سیاستمداری مانند مرحوم بازرگان بود که با حفظ پرنسپ‌های خود و خطوط قرمز اخلاقی در سیاست ماند و وقتی دید که نمی‌تواند به عهده‌های خود وفا کند، از حکمرانی دست شست.

و این یعنی خروج از سیاست و گوشه‌نشینی و عزلت‌گزیدن ...

من این تعبیر را خیلی نمی‌پسندم. خانه‌نشینی این سر طیف است. بازرگان وقتی از نخست‌وزیری استعفا داد به مجلس رفت بعد به جامعه مدنی آمد. بله می‌توان یک شهروند فعال بود و از طریق نوشتن و سخنرانی کردن و تشکیل NGO ها و نهادهای مختلف، کار سیاسی کرد. من می‌گویم نباید سیاست‌ورزی را تنها در حاکم‌شدن دید. سیاست‌ورزی عرض وسیعی دارد. مضاف بر اینکه سیاست‌ورزی پیچیدگی‌هایی هم دارد. من فکر نمی‌کنم ما بتوانیم با همان متر و معیارهایی که لزوماً در حوزه‌های دیگر مناسبات و روابط اجتماعی را به لحاظ اخلاقی می‌سنجیم، در سیاست هم بتوان به کار برد. این به آن معنا نیست که به سیاستمدار اجازه بدهیم هر کاری بخواهد بکند. من فکر می‌کنم مفهوم منفعت ملی اینجا خیلی مهم است. اگر یک سیاستمدار بتواند توضیح بدهد که بسیاری آنچه انجام داده و از آنچه از انجام آن سرباز زده، مآلاً در حوزه منافع ملی بوده، می‌شود با او همدل بود.

سوال مهمی اینجا مطرح می‌شود از میان دو مفهوم «حقوق بشر» و «منافع ملی» که از نظر شما بر فایده‌گرایی بار می‌شوند، کدام یک بر دیگری برتری دارد؟ آیا می‌توان به نام منافع ملی، حقوق بشر را نادیده گرفت؟ آیا سیاستمدار با عنوان «دفاع از منفعت ملی» می‌تواند پا روی حقوق بشر بگذارد؟

به نظر می‌رسد نباید از حقوق بشر تحت هیچ شرایطی دست کشید و به بهانه دفاع از منفعت ملی آن را زیر پا نهاد. چرا که در این صورت بایی را باز می‌کنیم که انتهای ندارد و به بهانه حفظ منافع ملی، می‌توان خبط و خطاهای بسیاری مرتکب شد. در عین حال به خاطر داشته باشیم که اگر منفعت ملی را ناظر به بیشینه شدن فایده برای افراد بیشتر جامعه در نظر بگیریم، موارد بسیاری را می‌توان سراغ گرفت که حرکت در مسیر تحقق منافع ملی، در راستای پاسداشت حقوق بشر در جامعه خواهد بود.

فردی که در حوزه فردی خود آدم اخلاقی نیست و به فضایل اخلاقی اهمیت نمی‌دهد، این فرد چگونه می‌تواند در عرصه عمل سیاسی، رفتار اخلاقی داشته باشد؟ چون سیاستمدار تصمیمات را بر اساس مشی خود اتخاذ می‌کند، چون مشی اخلاقی ندارد، حتما تصمیمات غیر اخلاقی خواهد گرفت.

دو تا نکته اینجا وجود دارد یکی اینکه کسی که شجاع یا صبور نباشد، لزوماً به معنای بی‌اخلاق بودن او نیست. فضایل اخلاقی، کیفی و تشکیکی هستند. این گونه نیست که فقدان شجاعت با خطاهای اخلاقی توأم باشد. می‌شود آدمی بود نه بزدل و نه شجاع، بلکه آدمی متعادل که مناسبات روزمره را بر اساس این تعادل تنظیم می‌کند. ممکن است انسان شجاع نباشد اما چاپلوس هم نباشد. همین کفایت می‌کند از حیث اینکه فرد را واجد رذایل اخلاقی نکند.

این را چه کسانی تضمین و تعیین می‌کنند؟

این قید و بندها را نه خود سیاستمدار که دیگران تعیین می‌کنند. یکی ممکن است خواسته‌های فراوانی داشته باشد که فی‌نفسه هم بد نباشد اما به منصف ظهور رساندن این خواسته‌ها، متضمن اضرار به دیگران بوده و غیر اخلاقی است. از منظر حقوقی و از منظر سیاست‌ورزی اخلاقی، مطبوعات آزاد و کنشگران سیاسی می‌توانند سخنان خود را مطرح کرده و رفتار حاکمان را نقد کنند. در این صورت اگر یک آدم متوسط‌الحالی هم سیاستمدار باشد وقتی که در پولیس و جامعه رفتار می‌کند، اخلاقی رفتار خواهد کرد چون مدام مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در جامعه مدرن سیاستمدار کسی است که در خانه شیشه‌ای نشسته و هر کاری که می‌کند، دیده می‌شود. همه باید سیاستمدار را ببینند و بتوانند با او سخن بگویند و او را ارزیابی کنند، وقتی اینچنین باشد، افکار و ایده‌های او در کنار ارزیابی دیگران قرار می‌گیرد و آنچه او می‌کند، تحدید می‌شود و اینچنین است که سیاست‌ورزی اخلاقی رقم می‌خورد و این امری است که دقیقاً در پولیس و پیش چشم همگان صورت می‌گیرد و نه در خلوت.

آیا سخن شما به ابزارهای تضمینی مانند قانون هم برمی‌گردد؟

قانون در جایی است که سیاستمدار خطا کند اما اخلاق همان چیزی است که می‌خواهد راه را چنان هموار کند که سیاستمدار دچار خطایی نشود که قانون وارد عرصه شود. اگر رفتار سیاستمدار توسط مطبوعات آزاد نقد شود، باعث می‌شود که او مجال چندانی برای خطا کردن نداشته باشد.

محمود سریع القلم، عقلانیت را عنصر بسیار مهم توسعه روابط اجتماعی می‌داند. به نظر شما در اخلاقی کردن فرهنگ سیاسی، عقلانیت چه نقشی دارد و نیز چگونه می‌شود فرهنگ سیاسی را عقلانی کرد؟

به نکته خوبی اشاره کردید. وقتی ما در ارزیابی اخلاقی از رفتار سیاستمداران در پولیس صحبت می‌کنیم، یکی از مقومات این ارزیابی همین بسط و نهادینه کردن عقلانیت است. باید گفت و گو کرد. منطق عقلانیت این است که انسان استدلالی سخن بگوید و در مقام توضیح و اثبات مدعا، اسیر احساسات و عواطف نشود. این مساله، به بلوغ عقلانی جامعه و نهادینه شدن سیاست‌ورزی اخلاقی کمک فراوانی می‌کند. جایی که عقل پررنگ باشد، تهییج احساسات و عواطف و تاکید بر امور غیرمنطقی کنار می‌رود. من در این مورد، کاملاً با آقای سریع القلم همدل هستم. عقلانیت و نهادینه کردن ساز و کار عقلانی خیلی می‌تواند به تثبیت سیاست‌ورزی اخلاقی کمک کند.